

یادمان
<div>سلام «بابا جواد» </div>
محمد مهدی تندگویان

● به آستانه ۴۰سالگی رسیدم، همان سن‌وسالی که تو رفتی، برایم سخت است باور کنم بیشتر از تو در این دنیا زندگی می‌کنم. در آستانه ۳۰سالگی وزیر شدی، پدری که آنچنان گرفتار ختمت به مردم بود که همان روزها هم آرزوی دیدنش را داشتیم چه برسد در انتظار ۱۱ساله اسارت.ت. این روزها درک می‌کنم که در برابر عظمت تو هیچ‌چام، من در حد قیاس با بزرگمردی تو نیستم، باور نمی‌کنم جوان‌ترین وزیر ایران – بدون اینکه در قبال مسایل جنگی ذرای مسئولیت اجرایی داشته باشد – در کسوت وزیر نفت راهی مناطق جنگی شود و در ۴۰روز وزارت، آنجناب مجدله آن من سخت و حفظ آن در برابر تجاوز دفاع کند که امروز بتوانیم با افتخار صنعت نفت کشور را بازسازی و بهره‌بردارى کنیم. تو اگر پدر نبودی قهرمان زندگی و باورهای من بودی، به هر‌جا و هر‌کس که رجوع می‌کنم جز از مهربانی، مردمی‌بودن و صداقت تو نمی‌شنوم. پدر خویم، هفت‌ساله بودم که در آیین ورود به دبستان رفتی، مثل آن روز که در سال ۱۳۵۳ وقتی به دنیا آمدم نبودی و در زندان‌های سلاوک شکنجه می‌شدی؛ تو همیشه برای خدا و مردم بودی، گاهی سخت می‌گذشت برای ما خانواده تو.

راهی دبستان که شدم رفتی تا درک کنم که دیگر برنمی‌گردی، کودکی‌ام تمام شد، همه جوانی در دغدغه انتظار تو گذشت. هر روز فکر می‌کردم امروز در ریز شکنجه شهید شدی و رفتی و فردا دوباره در انتظار بازگشت تو.

این روزها که در جایگاه پدر فکر می‌کنم باورم این است که توان و تحمل یک روز از آن همه که تو تحمل کردی را ندارم به قول مردم، آقای محمدجواد تندگویان و به عشق دلیم، بابا جواد چگونه سال‌ها شکنجه شدی و حتی یک کلمه از خاک پاکت را نفروختی؟ چگونه سال‌ها در سلول‌های عراق فریاد زدی، قرآن خواندی، شعرا دادی و با بدنی برز از زخم در ریز شکنجه و درد ملام از هوش می‌رفتی؟

منظر عاشقی تو کجا بود که من و ما از درک یک لحظه آن عاجزیم؟
۴۰سالگی رسیدم، سنی که تو پدرم مرا ببیش، به ۴۰سالگی رسیدم، سنی که تو در آن رفتی–

۱۷ساله که شدم جنگ تمام شد و همه همزمان تو بازگشتن، روزی به امید آزادی‌ات جشن می‌گرفتم و روزی از بی‌خبری دو طاقث ماندن نبوده‌امندی با پیکر پر از درد و شکنجه و کمرم شکست.

این چه آدمی بودی ؟ ؟

رفتنت آیینۀ آمدنت بود ببخش

در شب میلاد تو تلخ است که ما گریه کنیم

و تنها خدا و تو می‌دانی که چه بر ما گذشت…

افتخار می‌کنم فرزند کسی هستم که در مرادگی و رشادت‌های نظیر بودی، آنچنان خدایاور بود که در ۱۱سال اسارت، سلولی چندمتری برایش عرش خدا بود، هر چند بدنت بی‌لنگر آن همه درد بود اما روحت جز از عاشقی نمی‌گفت–

این روزها برخی تو را فراموش کرده‌اند، این روزها کسی رشادت یادش نیست، شجاعت جز شعرا نیست، ما وابسته دنیا شده‌ایم، چیزی که ذرای در وجودت نبود. دانشجو که بودی می‌بازره می‌کردی، مهندس شدی شکنجعات کردند، زندان رفتی و وزیر شدی، یادت رفت که دنیا کجاست، شدی سالار آزادگان، نتهارتین سردار ایران، ۱۱سال برای دل خدایت شکنجه شدی و خدای دل مردمی شدی که امروز تو را پاس می‌دارند. یادت گرامی و جوادبن یاد و در پیشگاه تعالی ممتنع رحمت الهی باشی.

✎ شهید تندگویان از چه سالی وارد فعالیت سیاسی شد؟

از آنجا که مغازه پدرم روبه‌روی مجلس شورای ملی قدیم در خیابان بهارستان بود، پدرم از زمان دکترمصدق و آیتالله کاشانی در جریان‌های سیاسی حضور داشت، البته گرایش ایشان به دکترمصدق نزدیک‌تر بود. در سال‌های بعد رساله اسام همراه چند عکس در خانه بود و ما آن را در فضایی که در باغچه درست کرده بودیم، نگهداری می‌کردیم. در چنین فضایی بالطبع بچه‌ها هم سیاسی رشد پیدا می‌کنند و نسبت به مسایل جامعه حساس هستند. به این دلیل ما هیچ‌گاه از سیاست، جدایی و فاصله‌نداشتم و جواد هم از ابتدا در جریان این مسایل بود.بعدها هم که در سال ۴۷ وارد دانشگاه شد، این مساله جدی‌تر شد.

✎ کدام دانشگاه؟

در آن زمان کنکور دانشگاه‌ها به‌صورت مجزا برگزار می‌شد و جواد هم در پنج‌دانشگاه صنعتی شریفه فنی تهران، دانشگاه شیراز، بورسیه بانک مرکزی و دانشگاه نفت آبادان قبول شد. جواد با پیشینه و سطح مطالعه‌ای که داشت به دانشگاه نفت آبادان رفت و در کتابخانه و مطالع‌های آنجا بود. جلسات سخنرانی مستمری هم برای علامه‌جعفری، دکتر شریعتی و استاد فریجیان و افراد دیگری می‌گذاشت. کتاب «چهار زندان انسان» مجموعه سخنرانی‌های دکتر شریعتی در دانشکده نفت آبادان است و همین بچه‌ها نوار را پیاپه و بعدها کتایش کردند. یکی از جرم‌های جواد، مشارکتش در این کار بود. دستگیری او اواخر سال ۵۱ بود و تا آخر ۵۲ در زندان سلاوک تهران (شهربانی) بود. ماه‌تمام‌از او خبری نداشتم، سال ۵۱ در زندان آیتالله منتظری را هم ملاقات کرده بودم و صدای دکتر شریعتی را هم از سلول کناری شنیده بود. در این دوره آقای هاشمی هم زندان بود. همیندی‌هایش هم آقای پورنجاتی، مرحوم دکتر اسدی‌لاری، همسر خاتم دستغیب و مهندس بهراد نبوی بودند. آقای نبوی در تمام سال‌های انقلاب به دلیل حس مسوولیتی که نسبت به جواد داشتند به نقد پدر و مادر می‌آمدند و با خانواده ما از ارتباط داشتند، در جریان «اعتصاب نماز» هم جواد نقش عمده‌ای داشت که موجب شده بود مجدد به کمیته سلاوک منتقل شود. آنجا آنها را وارونه آویزان کرده بودند.

✎ در این مدت ارتباطی با فعالان سیاسی نداشتند؟

جواد به‌طورکلی با هیچ گروه سیاسی ارتباط خاصی نداشت، بیشتر کار سازماندهی دانشجویی داشت. یک تشکل کارگری را در همان جریان پارس‌الکتریک راه انداخت. بهمین ۵۷عضو کمیته استقبال از امام بود. جواد کاملاً به زبان انگلیسی و عربی مسلط بود. ارادت خاصی به‌مهندس‌بازرگان و دکتر سجایی داشت. درواقع جواد یک فرد چندبعدی بود. از یکسو کتابهای دکتر شریعتی، مطهری، علامه‌جعفری و علامه‌طباطبایی را با دقت مطالعه و پیگیری می‌کرد از آن‌سو به تسلط به دیدگاه‌های دکتر سجایی و مهندس‌بازرگان و متنون خارجی داشت: می‌خواند و نقد می‌زد. از یکسو هم با جریان‌های روشنفکری فعالیت می‌کرد. شما می‌بینید که جواد در جریان حسینیه ارشاد نقش کلیدی و فعال داشت و تکیه‌گامی‌های دکتر شریعتی و جریان فکری او در آبادان بود و آن را ارشاهه می‌داد. از یکسو هم با جریان کارگری و توده مردم با جریان مسجیدی و تپیه‌های کاملاً مذهبی و سنتی همراه بود به همین دلیل در خانی‌آباد، جواد مانند یک نیک انگشتری است و همه قبولش دارند.

✎ درباره فعالیت‌های شهیدتندگویان از شه‌ریور سال ۵۷ به بعد برای ما بگویید.

بعد از انقلاب زمانی که قرار شد یک نیروی شوروی

سیاست

گفت‌وگو با خواهر شهید تندگویان در سالگرد رجعت پیکرش

عراقی‌ها دنبال معاوضه تندگویان بودند



علی شالمو

فاطمه تندگویان، خواهر شهید تندگویان، وزیرنفت دولت شهیدرجایی است. شهید تندگویان در ابتدای جنگ در حین سرکشی به مناطق جنگی، اسیر شد و در زندان‌های رژیم بعث بر اثر شکنجه زیاد به شهادت رسید و یکین سر بعد از سال‌ها، ۲۹ آذر ۱۳۷۰ وارد ایران شد. با خواهر شهید تندگویان در یک روز سرد یابیزی در محل بنیاد نیکوکاری رایجه که از سال ۸۴ مدیر عاملی آن را بر عهده دارد، به گفت‌وگو نشستیم. مرور خاطرات بارها اشک به چشمش آورد اما جلواشک‌هایش را گرفت.



مجدداً فراق که از لحاظ حقوقی محکوم نشوند و حتی اگر اخراج شده‌اند به حل حقوقشان برقرار باشد نگاهش هموار یک نگاه رفت اسلامی و یک نگاه انسانی بود و متوجه بود که اگر این فرد مجرم است خانواده‌اش که مجرم نوده‌اند و به‌رحال مزایای شغلی برای یک عمر آنها بود و نمی‌شود که به‌یکباره از آن محروم شوند.

در جریان وزیر نفت شدن جواد، یک اختلاف جدی بین بنی‌صدر و شهید رجایی رخ داد و وزارت نفت در زمره وزارتخانه‌های حساس به شمار می‌رفت. آن زمان سفتر نامزد وزارت نفت بودند مهندس سادات، مهندس بوشه‌ری و جواد شهیدرجایی و شهیدبهشتی با آنها‌مصابحه کردند، این مصاحبه در سه لایه توسط بنی‌صدر، شهید بهشتی و شهید رجایی انجام می‌شد. هر سه گزینه از لحاظ وزن تخصصی در یک سطح بودند اما به دلیل سابقهٔ زنان و انقلابی، جواد بالاتر بود. در نهایت شهید رجایی و شهید بهشتی روی جواد به توافق رسیدند و او با وجود اینکه از لحاظ سنی از هر دو گزینه دیگر وزارت کوچک‌تر بود وزیر نفت شد. بعد از انتخابش به‌عنوان وزیر نفت به آبادان رفت. حکم وزارتش را در شهرپور گرفت و همان زمان هم جنگ شروع شد. جواد می‌گفت جبهه، پالایشگاه‌است و پالایشگاه، جبهه و تفاوت و فاصلمای بین این دو نباید باشد. جواد یک تشکیلی و هوشمندمای داشت. خدا شاهد است که از چند ماه پیش از آغاز جنگ، یعنی زمانی‌که در آبادان مدیرعامل مناطق نفت خیز بود می‌گفت که من می‌بینم آرایش‌های نظامی‌ای دارد آن سمت شط ایجاد می‌شود. می‌گفت این افراد در حال آماده‌سازی هستند و یک تحرک نظامی دارند، می‌گفت من اینجا را به مسوولان وقت گزارش می‌دادم و زمانی که جنگ شروع شد می‌گفت این موضوع قابل پیش‌بینی بود.

✎ چطور اسیر شدید؟

از ماهشهر با من تماس گرفت، حدود ۴۰ دقیقه وقت داشت. وضعیت آنجا و پیشروی که دشمن کرده را برای من شرح می‌داد، سفارش‌هایی در مورد همسرش بچه‌ها و مادرم داشت. این آخرین صحبت ما بود و رفت. در فرودگاه گفته بودند که با هواپیما نمی‌شود رفت و قرار شد که با ماشین بروند. در ماشین‌های پشتی، مهندس معین‌فر، مهندس سجایی و دکتر منافی و چندنفردیگر بودند چندنفرا با لباس سربازهای ایرانی که بینشان فارسی‌زبان هم بود، ایست می‌دهند و اسلحه‌های خود را درمی‌آورند و شلیک می‌کنند که موجب بلندشدن خاک و متوجهشدن ماشین‌های پشتی می‌شود و همین باعث می‌شود که ماشین‌های بعدی دور بزنند. اما جواد، مهندس بوشه‌ری و آقای جیحوی به همراه یک راننده و محافظ که در این ماشین بودند دستگیر می‌شوند.

✎ دوران اسارت با خانواده ارتباطی داشتند؟

ما تا یک ماه پس از دستگیری جواد اطلاعاتی از او نداشتم. خانواده اصلاً فکر نمی‌کردند یک وزیر را اسیر کنند و مدت زیادی نگه دارند. به درازا که کشیده شد مساله سخت شد. شاید آنها در همان هفته اول راضی به معاوضه بودند.

✎ چه کسانی را گرفته بودند که آنها راضی به معاوضه بودند؟

تعداد زیادی خلبان و افراد دانه‌درشت داشتیم که آنها راضی به معاوضه بودند.

✎ شما در آن زمان ارتباطی با دفتر اسام یا رئیس‌جمهور نداشتید تا از آنها بخواهید این مشکل حل شود؟

نه، ما اصلاً چنین ارتباطی نداشتم و جمع منسجمی هم برای پیگیری این مسایل وجود نداشت. حتی ارتباط ما با مسوولان شرکت نفت هم اینگونه نبود. جنگ شرایط بحرانی

خانم برادرم در این زمینه خیلی فعالیت کردند و راه‌های مختلفی در پیش گرفتند اما به‌نتیجه‌ای نرسیدند. آنها جواد را مانند یک گنج قیمتی در اختیار داشتند و می‌خواستند در ازای جواد یک معامله کلان کنند. جواد هم فرد جسوری بود که تا آخرین لحظه هیچ اطلاعاتی به آنها نداده بود.

✎ چطور متوجه شده بودند که آقا جواد وزیر نفت است؟
بلافاصله زمانی که اسیر شد و آنها را چشم‌پسته به‌همراه ۳۰۰–۴۰۰ نفر اسیر دیگر در یک حوضچه تانک قرار داده بودند. زمانی که فرامنده‌شان می‌آید دستور می‌دهد که اسیران را به تیر ببینند. شروع به کشتن اسرا می‌کنند که پس از شلیک چند گلوله جواد به آقای بوشه‌ری می‌گوید، بهروز (صدای یکدیگر را می‌شنیدند چون یکدیگر را صدا می‌کردند تا متوجه شوند زنده هستند) مثل اینکه همه را دارند می‌کشند بیا خودمان را معرفی کنیم تا اینان فکر کنند در این جمع چنین کسانی هم وجود دارند. آقای بوشه‌ری می‌گویند پس بگذار من خودم را معرفی کنم که بلافاصله جواد دستش را بالایا می‌برد و می‌گوید من وزیر نفت دولت جمهوری اسلامی هستم. این موضوع را که بیان می‌کند بلافاصله دستتور به توقف تیراندازی داده می‌شود و همه اسرا را سوار می‌کنند و به جای دیگری می‌برند که عامل نجات ۳۰۰–۴۰۰ سرباز می‌شود.

✎ کی متوجه شدید که ایشان شهید شده‌اند؟

اگر ما آماده نمی‌شدیم همه می‌مردیم و به‌یکباره سکته می‌کردیم. برای هر کدام از ما بندوقی این ظرفیت ایجاد شده بود. در نهایت پدرم به عراق رفتند که پیکر جواد را بررسی و دریافت کنند. این‌بار پدرم به عشق زیارت ابا عبدالله، این اراه را طی کرد. این موضوع مربوط به سال ۷۰ بود که در آنجا با آقای دکتر اعتمادی و آقای دکتر توفیقی در پزشکی قانونی و که در جبهه‌ها داشتیم و عدم اسنجام به مسایل قبلی، اضافه شد.

✎ در دوران اسارت هیچ ارتباطی بین شما و شهید تندگویان وجود نداشت؟
چند ماه که از این موضوع گذشته از کمیته انقلاب گرفتار ما با تماس گرفتند و گفتند یک فیلم از جواد به حالت تارنوسته بودند شرایط شکنجه را از روی اعلام بالینی جسد متوجه شون.

✎ بهترین برخوردی که با شما در طول اسارت شهید تندگویان تا به امروز شده است چه بود؟
بهترین برخورد یکی حضور بلافاصله شهید رجایی در منزل پدرم برای دلجویی نبود و دیگری عوتنی که امام بلافاصله از ما کردند و ما به حضور ایشان رفتیم و دلداری که اسام به خانواده دادند و پیش‌بینی‌های هم کردند و گفتند در حال حاضر وزیر نفت ما در دست آنان اسیر است و چه‌بسا که سالم بازگردند و شهید شود.

✎ انتظاراتی که از دولت داشتید تا چه اندازه بر آورده شد؟

جواد تنها وزیرری است که در جبهه اسیر شده است. اسیری است که طولانی‌ترین مدت اسارت را داشته است. در بالاترین شأن نظام بوده و بیشترین اطلاعات را داشته که می‌توانسته یک خطر و تهدید فوق‌العاده برای نظام محسوب شود. به‌عنوان یک قهرمان ملی است این الگو بعد از رنج و مرارت‌های بسیار و پیگیری‌های ما در دوجا درج شد که یکی روز اسارتش بود که در تقویم جمهوری اسلامی نوشته شد و شوراییالی انقلاب بعدی در زمان آقای خاتمی این موضوع را تصویب کرد که بعد حذف شد و دیگر اینکه آقای حداد عادل هم پیگیری کرد و شرح حال جواد را به‌عنوان یک قهرمان ملی در کتاب فارسی دوم راهنمایی قرار داد. در زمان دولت آقای احمدی‌نژاد «محمدالدوره» به‌عنوان یک جوان فلسطینی جای جواد گرفت و نام جواد حذف شد. ما پیگیری کردیم اما به جایبی نرسید، ما به هیچ‌عنوان نمی‌خواهیم که عکس جواد رسمی دیده‌واص ب‌شود و نام جواد دایماً ابراز تبلیغاتی شود. برای ما این مهم است که به‌عنوان یک مشی فکری، مششی‌ای که قابل تسری به نسل جدید باشد، این الگو شناخته و ماندگار شود.

✎ تصویری که در رسانه‌های رسمی از شهید تندگویان منتشر می‌شود چقدر با واقعیت با واقعبیت او تطابق دارد؟

این کلیشهٔ قانونی فاحش با واقعیت جواد دارد. نمی‌توانم بگویم تفاوت ۱۸۰ درجه‌ای دارد، اما تفاوتی فاحش دارد، جواد یک بچه فعال برتحرک بذله‌گو، اجتماعی و روشنفکر خوش‌لباس، تصور کنید که عکسش در مجلس کنار شهید رجایی با شلوار جین است که در برایش از آمریکا آورده بودم یا یک بلوز چهل‌خانه که دکمه بالای بقیاش باز است و محاسن تراشیده و سیبل و عکسش موجود است با همین کیفیت در آن مجلس حضور یافته و پذیرفته شده است و رای‌اعتماد گرفته‌است نیامده تغییر چهره دهد و ظاهر‌سازی کند. حتی قرار بود سربالی در موردش ساخته شود که وقتی متن سربال را خواندید به‌شدت معترض شدید. مردم شخصیت دارند ما نمی‌توانیم مردم را با خیالیایی پیش ببریم. بخش اعظم این سربال خیالیانی و غیرواقعی بود قسمت شرعی‌اش را هم حذف کرده بودند و گفته بودند تمام خاطرات مربوط به دکتر شرعی‌اش باید حذف شود. سواده ریستی‌هایش را به‌خاطر اینکه ممکن است مقایسه شود باید حذف می‌شد. در ارتباط با زمینه‌های فکری هم نباید خیلی گفت‌وگو شود. این سربال یک زمینه‌هایی داشت که با زندگی حقیقی جواد سازگاری داشت و حقیقت جواد را بازگو می‌کرد و یک جنبه‌هایی هم داشت که کاملاً خیالیایی بود. فسار ما به صاوسیمیا و مهندس ضرامعی باعث شد که سربال در قسمت ۱۳ متوقف شود. زمانی هم در آن نشان دادند چندسال بود که از ساختش گذشته بود و بابت ساخت این سربال هم اعتباری که در نظر گرفته بودند، قابل‌توجه بود.

آرته
<div>انتقاد </div>
یادداشت: «آقای رئیس‌جمهور، دستور مستقیم صادر کنید؛ جواد دلبری

آقای رئیس‌جمهور این یک یادداشت صنفی است اما شما بخوانید، توجه کنید و دستور دهید لطفاً. رایبه پروانه خبرنگاری توسط گروهی متشکل از حاکمیت با نزدیک به آن، به منزله محدود کردن «آزادی» فعالیت، بیان و حرفه خبرنگاری است و چه بهتر این اقدام همانند نظام مهندسین، پزشکان یا وکلا توسط خود اعضای حرفه-خبرنگاری بدون دخالت دولت صورت گیرد، همانند انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران در گذشته. بهتر است مدیران ارشاد، همچون کائون وکلا و اعضا و مدیران آن عمل کنند و اجازه دهند امور زندگی حرفه‌ای خبرنگاران توسط اهالی همین سرزمین آندیشیده شود. شاید انتظار این باشد که اینجاشما، آقای رئیس‌جمهور دستور مستقیم برای جلوگیری از این اقدام صادر کنید و حداقل اگر انجمن صنفی را باز نکردید، انبوهی از روزنامه‌نگاران و خبرنگاران را بیش از این بی‌بناه‌تر تکنید و کار را بر عهده خود آنان قرار دهید.

تائون

یادداشت: «گنر به تحزب با حذف جریان سوم» حامد سیاسی‌راد

یک اتفاقاتی دارد می‌افتد خیلی آهسته و پراکنده اما بوی بهبود اوضاع مملکت به مشام می‌رسد. دولت جدید دارد بدون قیل‌وقال کشور را به سمت‌گذار به دموکراسی هدایت می‌کند. در انتخابات اخیر نیز ما شاهد کاندیداهایی از جریان سوم بودیم، کاندیداهایی که خود را وابسته به هیچ حزب و گروهی از هیچ‌یک از دو طیف اصلاح‌طلب و اصولگرا نمی‌دانستند. روحانی نیز در ابتدا یکی از آنها بود. او گمان می‌کرد که می‌تواند در پشت نام به ظاهر زیبای کاندیدای میانه و مستقل مخفی‌شدند و رای طرفین اصلاح‌طلب و اصولگرا را به سبد خود هدایت کند. اما از جایی به بعد متوجه اشتباه خود شد و چاره را در جذب حمایت آقایان هاشمی و خاتمی از خود یافت و گفتمان خود را به گفتمان آنها نزدیک و نزدیک‌تر کرد. این شکست جریان‌سوم در درون رییس دولت فعلی خود می‌تواند نوبدبخش شکل‌گیری شکل مطلوب تحزب در آینده ایران باشد.

کیهان

سرمقاله: ««کری» که کر نیست!»: حسین شریعتمداری

دیروز سسر کار خاتم افخم، سخنگوی وزارت خارجه... گفت: «جزئیات مذاکرات ظرف و کری قابل انتشار نیست!»... مقامات رسمی و بلندپایه آمریکا- از جمله جان کری- بارها به صراحت اعلام کرده و در عمل نشان داده‌اند که هیچ نکته و مساله مربوط به مذاکره هسته‌ای با ایران را نه فقط از نودم‌تران رژیم صهیونیستی پنهان نمی‌کنند. آیا تان‌سفاور نیست، جنب آب‌های ظرف یک فرایض محترم کشورمان، از این نکته به‌یچی که ابتدایی‌ترین اخبار دیپلماسی است بی‌خبر باشند... این پرسش جدی و منطقی نیز در میان است که ایشان با کدام توجیه و توضیح منطقی، متن مذاکره تلفنی یادشده را برای مردم ایران محرمانه می‌داند و برای دشمنان مردم و نظام محرمانه نمی‌داند؟ «جان کری» که «کر» هیست‌است؟ و دشمن کیست که هیست، نیست؟! بنابراین چرا دشمنان مردم برای وزارت خارجه کشورمان محرمند و مردم نامحرم؟!

ادامه از صفحه ۳

چرا نواقف با ایران آسان‌تر است؟

برای سال‌ها، اسپانیا مرکز چنین مبادلاتی میان غرب و شرق بوده است. برخلاف ایرانی‌ها، کر‌های‌ها به هیچ «قدرت‌عظمی» بلاور ندارند، تمدن آنها بر اساس «شمنسیم»، باورهای «کنفوسیوسی» و «بودایی» ساخته شده است. در کرشمالی در قرن نوزدهم موجی از تغییر مذهب به مسیحیت آغاز شد. اما در حالی که بسیاری از مردم کردجنوبی سرخ‌پوست هستند، کرشمالی‌ها هیچ باور توحیدی ندارند. پارلمان ایران بعد از جنگ‌جهانی اول از دو آمریکایی به نام‌های «ویلیام شوستر» و «آرتور میلسیپو» به‌عنوان طراحان برنامه‌های مالیاتی و امور خزانه‌داری حمایت کرد و نگاه به آمریکا بعد از جنگ‌جهانی دوم نیز بیشتر محدود برای خلاص‌شدن از دست بریتانیایی‌ها و روس‌ها بود. دو آمریکایی دیگر نیز به نام‌های «آلساندر پاپ» و همسرش «فیلیس آکرمن» مجموعه‌ش شش جلدی تحلیل هنر پارسی را در دهه ۱۹۳۰ تدوین کردند و در دهه ۶۰ میلادی پیکرشان برای دفن به یکی از زیباترین اما‌های‌اصفهان سهرده شده شد. نباید فراموش کرد که هرچه ایرانی‌ها در این مدت از آمریکایی‌ها دیدی مثبت پیدا کرده بودند، با مداخله آمریکا در کودتای ۲۸مرداد و حمایت از صدام‌حسین در جنگ هشت‌ساله علیه ایران و سلفاکردن هواپیماهای مسافربری ایرانی در خلیج‌فارس به یکباره بر باد رفت. چنین سابقه‌های از سیاست‌های بد آمریکا، هرگز اجازه نداد تا نقش آمریکا در فشار به روی سازمان ملل برای خارج‌شدن شوروی از سرزمای شمالی ایران دیده شود. در سال ۱۹۹۸ رییس‌جمهوری وقت ایرانی مروج ایده «گفت‌وگوی تمدن‌ها به جای برخورد تمدن‌ها» شد. اما آمریکایی‌ها و کرشمالی‌ها نمی‌توانند برخورد‌های خوئین اتفاق‌افتاده در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۰ را فراموش کنند. ایران و آمریکا اما هرگز با یکدیگر به جنگ رودررو رنجام‌تخته‌اند. شددت درگیری‌های این دو کشور به مراتب کمتر از مناقشات جنگ سرد آمریکا و شوروی است.

آمریکایی‌ها با ایرانی‌ها نقاط مشترک به مراتب بیشتری از کرشمالی‌ها دارند. اما باید پرسید آیا میراث موجود میان این دو کشور می‌تواند گفت‌وگوها را تسهیل کند و این دو کشور گام‌های بعدی را برای مذاکرات بردارد و توافقنامه‌ی به مراتب گسترده‌تر را امضا کنند؟